

در محضر نور

امام محمد باقر ^{علیه السلام}

لَا صِيَامَ لِمَنْ عَصَى الْإِمَامَ وَ لَا صِيَامَ لِعِنْدِ آبِي حَتَّى يَزِجَ وَ لَا صِيَامَ لِامْرَأَةٍ نَاشِزَةٍ حَتَّى تَتَوَّبَ وَ لَا صِيَامَ لَوَلَدٍ عَاقٍ حَتَّى يَتَرَ.

روژه این افراد کامل نیست: کسی که امام (رهبر) را نافرمانی کند؛ بنده فراری تا زمانی که برگردد؛ زنی که اطاعت شوهر نکرده تا اینکه توبه کند؛ فرزندی که نافرمان شده تا اینکه فرمانبردار شود.

بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۲۹۵، ج ۶

عوامل معنوی و مادی

در اثرگذاری تبلیغ

ماجرای جذاب دانش‌آموزی که حرص یک مُبلغ را درآورده بود

گفت وگو با حجت‌الاسلام محمدهادی صالح‌پور

توصیه اخبر رهبر انقلاب به مسئولان حوزه و مبلغان انگیزه‌ای شد تا باب گفت‌وگو با یکی از مبلغان حوزه را باز کرده تا گپ‌وگفتی درباره مسئله تبلیغ در حوزه داشته باشیم.
متنی که ملاحظه می‌کنید، حاصل گفت‌وگوی خبرگزاری حوزه با حجت‌الاسلام محمدهادی صالح‌پور، معروف به «شیخ صالح»، است.

فعلی، مبلغ می‌سازد؟

● ساختار آموزشی حوزه، مبلغ نمی‌سازد؛ البته بزرگان حوزه جزء مبلغان بوده و مبلغان موفق‌ی هم هستند و نسبت به آن اهتمام دارند؛ اما ساختار موجود آموزشی حوزه، اصلاً برای تربیت مبلغ درست نشده است.

یعنی به نظر شما ساختار آموزشی حوزه هم، باید بر اساس اولویتی که رهبر معظم انقلاب بیان کردند، متحول شود؟

● بله. ابتدا باید نگاه عوامل یک مقداری تغییر کند و به خودشان اجازه تحول و خلاقیت بدهند و به این سمت بروند که خودشان را بر اساس فرمایشات آقا به‌روزرسانی کنند و بعد به این سمت حرکت کنند که نظام مسائل آن را درآورده و نظام آموزشی حوزه را متفاوت کنند.

الآن در نظام آموزشی حوزه مثلاً می‌گویند تا زمانی که به پایه ۶ نرسیدی، تبلیغ نرو. بنده در ابتدای این مصاحبه گفتم که از همان ابتدا، فعال فرهنگی بوده و از پایه سوم، تبلیغ را شروع کردم. این‌که یک طلبه بخواهد، در ابتدا سطح را تمام کرد و پس از آن به تبلیغ برود، از دیگر تمام شده است.

برنامه زندگی کاری و هویت شما باید از همان پایه‌های پایین شکل بگیرد و بدانید که می‌خواهید چه کنید و بر اساس آن بالا بیایید.

این‌که به‌لحاظ نظامات آموزشی دنیا خیلی بدیهی است که در همان پایه ۲ و ۳، باید تکلیف شما معلوم شود که چکاره هستید؛ تصمیم‌تان را بگیرید که از این زمان استفاده کنید، شاکله شخصیتی خود را تا تجربه شکل دهید و وارد کار شوید.

اگر تبلیغ اولویت درجه ۱ در حوزه است، پس سیستم آموزشی حوزه هم باید به این سمت برود؛ نه اینکه فقه و اصول ضعیف شوند، نه اینکه درس‌های ادبیات و درس‌های منطق و درس‌های کلامی ضعیف شود، آن‌ها در جای خود هستند؛ ولی باید به تبلیغ ضریب داده شود و اساتید حوزه، مربیانی که در حوزه هستند و مدیران حوزه‌های علمیه، باید تبلیغ را جزء برنامه‌های اول طلاب بگذارند.

« اگر مدیر حوزه‌های علمیه جناب‌عالی را به‌عنوان معاون تبلیغ حوزه معرفی‌کنند، برای تحول در تبلیغ چه می‌کنید؟

● «تحول در تبلیغ» کار بزرگی است و باید با فکر و برنامه حرف زد؛ اما برای بازشدن ذهن، اقداماتی را مثال می‌زنم. به‌عنوان مثال، درس فن خطابه و بیان را از همان پایه اول با دوز ضعیفی قرار می‌دهم. از همان پایه اول، مکلف می‌کنم که طلاب پایه اول، دو ساعت در ماه، فعالیت فرهنگی داشته باشند. آ یا دو ساعت در ماه، به جایی برمی‌خور؟ خیر. ما خدمت یکی از خطبای درجه ۱ کشور بودیم، ایشان می‌گفت: تبلیغ باید از پایه ۱ شروع شود، منتها ۹۵ درصد درس باشد و ۵ درصد تبلیغ باشد. پایه دو، ۹۳ درصد درس و ۷ درصد تبلیغ می‌شود. پایه سوم، ۹۰ درصد درس و ۱۰ درصد تبلیغ است. ۱۰ درصد تبلیغ، کاری به درس ندارد؛ اما وقتی این برنامه در نظام حوزه قرار گرفت، می‌توان گفت که ما یک حوزه علمیه‌ای هستیم که طلبه‌ها از پایه ۱ تبلیغ می‌کنند. در این صورت، طلبه هویت و انگیزه پیدا می‌کند و می‌فهمد دروسی که می‌خواند، به چه درد او می‌خورد.

به نظرم، حتی اگر حوزه می‌خواهد. مشکل معیشتی طلاب راه حل کند، باید به طلبه راه و رسم تبلیغ را یاد دهد و در این صورت او دیگر نیازی به حوزه پیدا نمی‌کند و مسیر خودش را پیدا می‌کند و خدا او را تأمین می‌کند. شما نگاه کنید که امروز برخی از طلاب برای تأمین معاش خود، بخش زیادی از زمان‌شان را برای کسب و کار گذاشته و از آن طرف، مجبورند به‌خاطر اینکه هویت طلبگی‌شان را حفظ کنند، به‌زور یک درسی را خوانده و یک امتحانی بدهند که حوزوی باقی بمانند؛ ولی نه حوزه او حوزه است و نه کسب‌وکارش، کسب‌وکار است. تبلیغ هم که در این وسط، روی هواس‌ت و بچه یتیم است. بنده به ضرس قاطع عرض می‌کنم، درصورتی‌که همین زمانی که برای مثلاً داروگیاهی یا اسنپ و یا بنگاه معاملاتی و یا یک‌سری شئون دیگر می‌گذار، برای تبلیغ بگذار، البته نه در زمانی که ۳ تا بچه دارد؛ بلکه در زمانی که هنوز ازدواج نکرده است)، توفیق تبلیغی زیادی پیدا خواهد کرد و مشکلات معیشتی او نیز مرتفع خواهد شد؛ آن‌وقت او در همه‌جا اثر می‌گذارد.

امروز ما برای مسئله تبلیغ، طلبه کم داریم. شما اگر در سخنرانی بیست و یکم تیرماه رهبر انقلاب دقت کنید، ایشان سه چهار مرتبه به مسئله کمیت اشاره کردند. قطعاً آقا کیفیت را هم مدنظر دارند؛ اما تمرکز آقا فعلاً روی کمیت است. حالا فرض کنید که این نسبت درس و تبلیغ به‌صورت وزنه است که هرچه پایه‌های تحصیلی بالاتر می‌رود، یک مقداری درس کمتر و تبلیغ بیشتر می‌شود. کما این‌که یک‌سری از حوزه‌های علمیه و یک‌سری از اساتید به‌صورت خودجوش، این کارها را انجام می‌دهند و این را در سیستم مدرسه سوار کرده‌اند. این خیلی ارزش و اهمیت دارد و کار به جایی می‌رسد که ما می‌گوییم: هیچ‌گاه انقطاع از درس حوزه پیدا نکنند. ما مبلغ کم داریم؛ الان در دنیا چند میلیارد آدم هستند که هنوز نام حسین ^{علیه السلام} به گوششان نخورده است؟

چرا آقا به جوانان اروپا نامه زدند؟ بعد از اینکه به جوانان اروپا نامه زدند، چند تا از ما طلبه‌ها به‌پیوست این نامه به جوانان اروپا نامه زدیم؟ این یعنی یک کاری نکنید.

ما تبلیغ بین‌الملل را هم یک رشته در کنار گونه‌های دیگر تبلیغ گذاشته‌ایم. تبلیغ بین‌الملل مال همه است. اصلاً ما در آن ورود نداریم. اصلاً مگر ما حریف هستیم؟ مگر ما چند تا مبلغ داریم؟

سخن بزرگان

آیت الله مشکینی ^{علیه السلام}

بکوشید در این ماه، گناه نکنید و از شما گناه صادر نشود. این بر طبق روایات برترین عبادات‌هاست، البته اگر بتوانید عمل‌های دیگرتان را هم انجام بدهید. با قرآن بیشتر انس بگیرید. دقت کنید در قرآن، از ترجمه و تفسیر قرآن استفاده کنید. به هر علتی اگر قرآن را نمی‌توانید بخوانید، به آن که می‌خواند گوش بدهید، گوش دادن برای این جور آدم‌ها مثل خواندن قرآن است.

یک جامعة المصطفی ^{علیه السلام} است که خدا خیرش دهد، یک کارهایی می‌کند؛ اما همه طلبه‌ها، حتی آن طلبه‌ای که کارش مثلاً در مرکز خدمات است و یا در جایی یک صندوق‌دار است، او باید بفهمد که سرباز امام زمان ^{علیه السلام} است و بداند که این قسمت از زندگی تبلیغی‌اش کجاست؟

یکی دیگر از تحولاتی که باید در حوزه شاهدش باشیم، همین درس مهارت‌های تبلیغی است که باید به آن اهمیت داده شود. باید واحدهای درسی برای آن تعریف شود. تازه اگر یک روزی موفق شویم، چه مقدار استاد داریم؟ این‌ها کارهایی است که باید در جهت تحول انجام شود.

«یک خاطره تلخ یا خاطره شیرین از مباحث تبلیغی‌تان بفرمایید که فضا متفاوت شود.

● یک بار در ماه محرم که به تبلیغ رفته بودم، در مدرسه‌ای به یک کلاس دانش‌آموزی رفتم. این‌ها پدر ما را درآورند. معلم این‌ها پیشاپیش از من عذرخواهی کرد و گفت: کلاس خالی آماده نداشتیم و این کلاس، فقط خالی است و این از همه کلاس‌های ما بدتر است؛ ببخشید که به اینجا می‌روید؛ هر فحش و ناسزایی بود، تحمل کنید.

به‌محض اینکه وارد شدم، کارهای خاص خودشان را شروع کردند و تقریباً ۵ دقیقه مسخره کردند، ادا و اطوار درآوردند، هم‌خوانی کردند، صلوات الکی فرستادند.

وقتی صلوات می‌فرستادن مثل فیلم اخراجی‌ها بود که می‌گفتند: سلاhti حاج‌آقا صلوات! بعد هم صلوات می‌فرستادن. یعنی صلوات را هم مسخره می‌کردند. تحمل این‌ها سخت است. مثلاً می‌گفتند: یا حسین ^{علیه السلام}، کربلا، شهید نینوا، تکبیر. الکی تکبیر می‌گفتند. نصف کلاس اجرا می‌کردند و نصف کلاس هم به ریش ما می‌خندیدند. فضای خیلی فان و خنده‌داری بود. خلاصه این‌ها مسخره‌بازی می‌کردند. من هم دیدم که این‌ها دارند مسخره‌بازی درمی‌آورند و کاری از دستم برنمی‌آمد، به این‌ها می‌خندیدم.

راحت نشستم و بی‌خیال شدم و گفتم: اشکالی ندارد، هر کاری دوست دارند، بکنند تا فعلاً انرژی‌ها و هیجانات‌شان تخلیه شود.

بعد از تکبیر گفتند: برای شفای بیماران «أمن یحیی» بخوانید. شروع کردند و به مسخره «أمن یحیی» خواندند، فکر می‌کنم، دعای سلاhti امام زمان ^{علیه السلام} را هم خواندند و آخرش هم گفتند: خدایا! خدایا! با آهنگ می‌خواندند و خودشان به وجد آمده بودند که یک آخوند گیر آورده‌ام و هیچ کاری هم نمی‌تواند بکند و تمام مظاهر تبلیغی او را هم در اینجا به سخره گرفته‌ایم.

هفت–هشت دقیقه طول کشید. خدا می‌داند آخر که دیگر هیچی نداشتند بگویند، یک لحظه یک سکتی در کلاس ایجاد شد و همه ساکت شدند، یک نفر از آنها که لیدری (رهبری) می‌کرد، بلند شد و گفت: «صلی‌الله علیک یااباعبدالله ^{علیه السلام}». شروع کردند به سلام دادن. «السلام علیک یااباعبدالله»، انگشت سیابه‌شان را گرفته بودند. اینجا اوج انفجار خنده این‌ها بود که ما هر کاری می‌خواستیم با این حاج‌آقا کردیم. من همین‌طور داشتم می‌خندیدم که این‌ها من را دست گرفته‌اند، بعد می‌خواهند چه کنند.

وقتی همه برنامه‌های‌شان را اجرا کردند، نشستند. من دستم را زیر چانه‌ام زده بودم و داشتم می‌خندیدم و به این‌ها نگاه می‌کردم که این‌ها دارند، چه می‌کنند.

بعد از حرکات طنز دانش‌آموزان، از یک ترفندی استفاده کردم.

بنده این‌ را خیلی جاها تجربه کرده‌ام. یک نکته‌ای که خیلی به درد می‌خورد، این است که به‌لحاظ روان‌شناسی اگر شما یک بُعدی از وجود مخاطب که خودش نسبت به آن توجه ندارد و خوب است، به رخ او بکشید، او را عبد کرده‌اید.

این خیلی برای او تعجب‌آور است و او را به وجد می‌آورد؛ یعنی به بُعدی اشاره کنید که او انتظار ندارد.

مثلاً زمانی کسی زیباست و شما می‌گویید: شما چقدر زیبا هستید. او هم دوست دارد و خوشش می‌آید و خوب است. شاید هم در بعضی موارد کار درستی نباشد؛ ولی اگر به یک بُعد و ویژگی او اشاره کنید که واقعاً در او هست و خودش نسبت به آن آگاهی ندارد، خیلی فوق‌العاده است.

در این کلاس، چنین اتفاقی افتاد. این‌ها توقع نداشتند که من چنین چیزی رابه آن‌ها بگویم.

به آنها گفتم: شما چقدر بانمک هستید. من چقدر با شما خندیدم.

با این جمله، فاز این‌ها کمی تغییر کرد. ذهن اکثر آن‌ها را به دست آوردم. کمی از آن‌ها تعریف و تمجید کردم و گفتم: شما چقدر باحال هستید، چقدر خوب بود، چه خاطره خوبی رقم زدید، چقدر صحنه زیبایی را ایجاد کردید.

شروع به خاطره کردم و ۹۰ درصد از این‌ها حل شدند و من به‌واسطه همین، توانستم کلاس را به دست بگیرم و طرح درس‌م را شروع کنم؛ اما با ۴ نفر از آن‌ها نتوانستم، کاری کنم.

یعنی ۴ نفر از آن‌ها پدر من را درآوردند، تا حدی که دو سه مرتبه می‌خواستم، آن‌ها را اخراج کنم؛ یعنی هرچه از فنون کلاس‌داری بلد بودم، انجام دادم و حتی ۳ نفر از آن‌ها از نیمه کلاس به آن طرف آرام شدند؛ ولی یک نفر آرام نمی‌شد. آن یک نفر یک پیراهن زرد آستین کوتاهی هم داشت که مرا پیر کرد. خیلی مرا اذیت کرد؛ یعنی تقریباً تمام انرژی‌بخشی من را در آن زمان‌هایی که مثلاً داشتم داستان یک شهیدی را می‌گفتم و می‌خواستم نتیجه بگیرم، یک‌دفعه یک مژه‌برانی می‌کرد و همه می‌خندیدند و خاطره را خراب می‌کرد.

خیلی شاکی شدم. یکی، دو بار خواستم، او را کنار میز بیاورم و یک فصل کتک بزنم. یکی دو بار خواستم، او را از پنجره پایین بپاندازم. چیزی که چند بار در ذهنم مرور می‌شد، این بود که بگویم: به دفتر برو. برای اینکه من راحت با این‌ها کار کنم.

او تمام برنامه‌های مرا خنثی می‌کرد و هیچ تکنیکی از کلاس‌داری نسبت به او جواب نمی‌داد و واقعاً احساس شکست کردم.

یک جلسه کلاس بود و به‌اندازه ۴ کلاس خسته شدم. تمام عضلات کمرم درد گرفت و اعصابم خرد شد، نه به‌خاطر این‌ها، فقط به‌خاطر این یک نفر.

کلاس تمام شده بود و خسته و کوفته جسمی و عصبی، از مدرسه بیرون آمدم و آن ماه محرم تمام شد و به قم برگشتم.

شش، هفت ماه از آن داستان گذشت و روزی دیدم، یک کد تلخن از آن شهری که محرم به آنجا رفته بودم، تماس گرفت.

گفت: سلام حاج‌آقا! حال شما چطور است؟ کلی حال و احوال کرد و بعد گفت: من خیلی به شما علاقه‌مند هستم. خلاصه ابراز ارادت کرد. گفتم: ببخشید من شما را نمی‌شناسم، شما؟ گفت: حاج‌آقا! ما عاشقتم. گفتم: چرا؟ گفت: ۶ ماه است که به دنبال شما‌هات هستم و می‌خواستم، فدای همان روز با شما تماس بگیرم؛ البته آن زمان‌ها هم یک مقدار ارتباط‌گیری مشکل‌تر بود و بچه‌ها تلفن نداشتند.

اف‌جوز

- سال بیست و دوم
- شماره ۷۹۲
- دوشنبه ۲۱ اسفند ۱۴۰۲
- ۱۲ صفحه • ۵۰۰۰ تومان

<div><div> </div></div>
<div> <ul style="list-style-type: none">صاحب امتیاز: مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه مسئول مرکز رسانه و فضای مجازی مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه: رضاستمی سردبیر: رمضانعلی عزیزی • با همکاری هیأت تحریریه تلفن: ۳۳۹۰۰۵۳۸ • تماس: ۳۲۹۰۱۵۲۳ صندوق پستی: ۳۷۱۸۵/۴۳۸۱ نشانی: قم، بلوار جمهوری، کوچه ۲، پلاک ۱۵ پایگاه اینترنتی: www.ofoghhawzah.ir پست الکترونیک: info@ofoghhawzah.ir کارشناس فنی چاپ: مصطفی اویسی • چاپ: صمیم ۴۴۵۳۳۷۲۵</div>

عطریار

نگاه منتظر

مجتبی روشن روان

ای محو تماشای تو چشمان پری‌ها

از رایحه‌ات مست تمام سحری‌ها

خون است دل ما ز فراق رخ ماهت

محصول غم عشق تو شد خونجگری‌ها

ای کشیده این دل سرگشته کجانی

بس نیست مگر در طلبت در به دری‌ها

ای همسفر باد صبا نام مار هم

کن ثبت نگار به صف همسفری‌ها

با سالک بیچاره بگو راه کدام است

باید که به تو ختم شود رهسپری‌ها

ای یار سحرخیز، سحرخیز نمایم

محبوب تو باشد سحر و دیده‌تری‌ها

باید که نمازی به تمنای تو خوانیم

فارغ ز غم نان و تب سیم و زری‌ها

ای کاش برای دل من ازغم عشقت

بالا برود زود تب بهره‌وری‌ها

شوق نفسی دیدن تو جان به لبم کرد

ما را برهان یار از این جان‌به‌سری‌ها

با باد صبا من گله از زلف تو کردم

تا چند بمانیم در این بی‌خبری‌ها

تا چند کنی ناز برای من مجنون

تا چند کنی جلوه به چشم دگری‌ها

شیرین سخنی گر به سخن لب بگشائی

تعطیل شود کار تمام شکری‌ها

آوای انا المهدی تو از حرم عشق

پایان بدهد بر همه نوحه‌گری‌ها

گفت: بالاخره شما را پیدا کردم و عاشق شما هستم و دوست دارم، شما را ببینم.

از آن زمان هر هفته یکی، دو بار با من تماس می‌گرفت.

گفتم: چرا؟ گفت: به‌خاطر اینکه هدف من در آن کلاس این بود که فقط تو را عصبانی کنم و تو عصبانی نشدی.

می‌خواستم یک کاری کنم که روی من یک حرکتی بزنی. همان چیزهایی که شیطان در ذهن من وسوسه می‌کرد؛ اخراج، زدن، برخورد تند.

گفت: تو این کار را نکردی و من عاشق تو شدم.

با تأمل در آن اتفاق به این نتیجه رسیدم که اصلاً خدا این فضای تبلیغی را که فراهم کرده بود، فقط برای همین یک نفر؛ نه ۹۹ درصد دیگر آن کلاس که با من همراه شده بودند.

او برای استخاره تماس می‌گرفت، برای سؤال شرعی تماس می‌گرفت، برای مشورت تماس می‌گرفت، می‌خواست آب بخورد، تماس می‌گرفت و فتح‌الفتح من در کلاس، او بود؛ درصورتی‌که فکر می‌کردم، بقیه دانش‌آموزان هستند و او نیست.

البته بچه‌های دیگر هم زیاد بودند که از آن شهر تماس می‌گرفتند؛ مثلاً بچه‌های حزب‌اللهی بودند و بچه‌هایی بودند که در مدرسه ارتباط گرفته بودیم؛ ولی او اصلاً مافوق رغبت و مافوق تصور من بود.

رزق خودت من این بود.

این اتفاقات در فضایی تبلیغی زیاد می‌افتد.

ما در یک مثلثی داریم کار می‌کنیم که یک طرف من هستم، یک طرف شما هستید و یک طرف هم خداست.

ما در مسئله تبلیغی، حواسمان به خدا نیست. «إِنَّکَ لَاقْهَاری مِّنْ أَحْیَبٍ وَلَکِنَّ اللهَ یَهْدِی مَن یَّشاءُ»، خدا هر کس را بخواهد، هدایت می‌کند؛ تو واسطه هستی.

«چقدر این تجربه‌های تبلیغی مثل این خاطره‌ای که شما بیان کردید، می‌تواند برای سایر مبلغین هم درس باشد که من مبلغ وقتی به مدرسه رفتم، به یاد بیاورم که فلان آقا رفته و فلان نتیجه راه‌هم گرفته است و حتماً می‌تواند به ما کمک کند.

● بله؛ تجربیات تبلیغی خیلی مهم است؛ اصلاً از مسخره شدن‌ها نترسید، از هو کردن‌ها نترسید، از کم‌آوردن‌ها نترسید، از بلد نبودن‌ها نترسید، از ضعف عملکردتان نترسید. نه اینکه این‌ها باعث تنبلی ما شود، تلاش حداکثری کنید؛ ولی از آن کم‌آوردن نترسید. خدا می‌فرماید: «إِنْ تَضَرُّواْ اللهَ یَضُرَّکُمْ»، اگر نیت شما نصرت دین خدا باشد، خدا شما را یاری می‌کند، شما حریف آن فرد نیستید؛ ولی خدا حریف آن فرد است.

«در پایان اگر نکته‌ای مانده، بفرمایید.

● دو تا نکته دارم.

۱. همیشه خودمان را در تبلیغ، ذیل رهبر معظم انقلاب تعریف کنیم و اندیشه‌های امامین انقلاب را مدنظر داشته باشیم.

روی اندیشه‌های انقلاب، روی اندیشه‌های اسلام ناب، روی اندیشه‌های متفکران و اندیشمندان و مصلحان اجتماعی کار کنیم؛ مخصوصاً امام و آقا خیلی مهم است.

۲. دوم هم مسئله اخلاص است که ما برای ارباب‌مان کار کنیم و بدانیم که رزق‌مان را هم ارباب می‌دهد. طی کردن، قرارداد بستن، به دنبال پول بودن، به دنبال اینکه من معیشتم را از این راه تأمین کنم، تمام این‌ها کارهای باطلی است.

کار تبلیغی و به معنای عام، کار در انقلاب اسلامی، حتی موشک ساختن و یا هر کار دیگری، باید برای خدا باشد. رزق می‌آید و نباید نگران بود.